

میانجیگری‌های مختلف می‌توان دید. به‌طور کلی، ورود به فرایند میانجیگری مورد علاقه اکثر بازیگران دولتی در سطح بین‌الملل است و قطر نیز از این حیث مستثنی نیست، اما در طول تاریخ روابط دیپلماتیک به‌طور معمول میانجیگری اغلب تحت هدایت یکی از قدرت‌های بزرگ نظیر آمریکا، شوروی، فرانسه، بریتانیا و ... صورت پذیرفته است. برخی از دولت‌های متوسط نیز تجربه موفق‌تری از ورود به این عرصه به نمایش گذاشته‌اند؛ اتریش در دوره صدراعظمی «برونو کرایسلی» (۱۹۸۳-۱۹۷۰)، الجزایر در قضیه گروگان‌گیری سفارت آمریکا در ایران در سال ۱۹۸۱ یا تلاش‌های ترکیه و برزیل درباره برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۱۰ نمونه‌هایی از این عمل به حساب می‌آیند (Kamrava, 2013: 94). با این حال، به ندرت نظام بین‌الملل شاهد علاقه‌مندی دولت‌های کوچک برای نقش‌آفرینی به‌عنوان واسطه در درگیری‌های بزرگ بوده است. در این ارتباط، نقش نروژ در حمایت از مذاکرات مخفی که منجر به انعقاد موافقت‌نامه «اسلو» در سال ۱۹۹۳ گردید یک استثناء محسوب می‌شود.

به‌طور کلی دولت‌ها به دو دلیل علاقه‌مند به ظاهر شدن در مقام میانجیگری کشمکش‌های بین‌المللی هستند؛ نخست، درخشش و جلب توجه در صحنه بین‌الملل و دوم، جلوگیری از خطرهای بالقوه عدم ورود به درگیری. نکته مهم، محاسبه سیاست قدرت در دو بُعد جهانی و منطقه‌ای است که ارتقای جایگاه دولت میانجی را در نظام بین‌الملل رقم می‌زند. از دیدگاه اکثر این دولت‌ها، میانجیگری پاسخی به حوادث در حال ظهور نیست؛ بلکه شکل دادن به سیاست و به‌عنوان چهارچوب بزرگ اقدام استراتژیک درون نظام‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی می‌باشد. در مورد سیاست میانجیگری قطر نیز نکات یاد شده صادق است و منابع مالی هنگفت این کشور کمک زیادی در تحقق سیاست مذکور نموده است. تلاش‌های میانجیگری قطر به‌منظور برندسازی و ارائه تصویری از یک میانجی با تجربه، قدرت دیپلماتیک منطقه‌ای، واسطه‌ای صادق، خردمند و علاقه‌مند به صلح و ثبات می‌باشد. در منطقه خاورمیانه، نقش میانجی به‌طور سنتی متعلق به بازیگران بزرگ بوده است که غالباً طرفدار حفظ وضع موجود هستند (Kamrava, )